

متن پرسش

۲۰۰۹۴- سلام علیکم استاد گرامی: این متن از جناب دکتر سید مهدی ناظمی از اساتید جوان فلسفه کشور است. خواستیم به نظر عالی برسانیم. با تشکر سیاست رومانتیک و آپولوژیسم ایرانی سید مهدی ناظمی قره باغ نوآم چامسکی در مقدمه بحث برانگیزی که برای یکی از آثار فریسون، منتقد هولوکاست، نگاشته است، اذعان می‌کند که هرچند تخصصی در ماجرای تاریخی هولوکاست ندارد، اما وضع آزادی بیان منتقدان هولوکاست در فرانسه به شدت سؤال برانگیز است. چامسکی در علت یابی برای نقض حقوق این منتقدان به نکته ای اشاره می‌کند که شاید قبلاً کمتر کسی به آن توجه کرده بود. اغلب روشنفکران فرانسوی در زمان حمله آلمان به فرانسه و جنگ جهانی دوم نتوانستند در زمان مناسب خود، موضع‌گیری درستی علیه نازی‌ها داشته باشند. آنها تازه بعد از پایان این جنگ ویرانگر بود که متوجه شدند چقدر از تاریخ تحولات عقب مانده اند و این عقب ماندگی چه خسارتهای سنگینی ایجاد کرده است. این امر، نوعی حالت روانی پرخاشگرانه در آن‌ها به وجود آورد تا این راه گذشته شرم آور خود را با اقداماتی تند و قاطع جبران کنند. از نظر چامسکی حداقل یکی از دلایل فشارهایی که علیه منتقدان هولوکاست انجام می‌شود، همین رویکرد عذرخواه و پشیمان از گذشته روشنفکران فرانسه است. وضعی که چامسکی توصیف می‌کند نباید فقط محدود به فرانسه در زمان جنگ دوم باشد، این وضع را می‌توان در هر جایی که فاجعه بزرگی رخ داده است و گروههای مرجع مسؤولیت خود را به درستی انجام نداده اند، جستجو کرد. حداقل این است که در کشور خودمان که تحولات سیاسی بزرگی پی در پی رخ می‌دهد و روشنفکران و سایر طوایف مسؤول، موضع‌گیریهای مبهمی از خود نشان می‌دهند، می‌توان به این فرضیه فکر کرد که تا چه حد موضع‌گیریهای واکنشی در برابر گذشته خود است. برای مثال و قبل از آن که وارد موضوع اصلی درباره سیاست امروز بشویم، به برخورد کسانی که خود را روشنفکر دینی می‌خوانند توجه کنید. نگارنده در تمام طول زندگی خود، از هیچ یک از طوایف فکری، بیشتر از طیف خشونت کلامی و قاطعیت نظری ندیده است. از ناسزاگویی‌های زنجیره ای گذشته و اکنون «روشنفکری دینی» عبدالکریم سروش بگیریید تا برخوردهای عاطفی تند مصطفی ملکیان و بسیاری از دیگران. در واقع اگر نگوییم همه، قطعاً اکثر شخصیت‌های روشنفکری دینی، یعنی کسانی که دفاع از سکولاریسم را برای مراقبت از دین، یک رسالت دینی یا اخلاقی می‌دانند، دارای سوابق مذهبی بلند مدت هستند و همان قاطعیت و تحکمی را که در تفسیر قبلی خود از دین داشتند، امروز در تفسیر خود در دفاع از سکولاریسم بکار می‌گیرند. این افراد، یعنی این متدین‌های حامی سکولاریسم و یا سایر ارزشهای مدرن، معمولاً تند مزاج‌ترین همه مدافعان

هستند. علت، واضح است، آنها در واقع به گذشته خود حمله می کنند و بی آنکه موفق شده باشند این گذار از گذشته به امروز خود را از مرحله برخورد احساسی به فهم عقلانی منتقل کنند، در یک جبهه گیری جدید قرار می گیرند. این جبهه گیری به این خاطر شدید و غلیظ است که آنها از گذشته خود سخت شرمسار هستند و شجاعت یا توان رویارویی عقلانی با این گذشته را از دست داده اند. بسیاری از موضع گیریهای سیاسی امروز ایران هم مصادیق همین شرمساری از گذشته و دفاع احساسی و بی بنیاد از امور پیش آمده است. همه می دانیم که بسیاری از اصلاح طلبان امروز، در واقع از تندترین انقلابی ها بوده اند و برای ارزشهایی که امروز به آن حمله می کنند، همه چیز خود را داده اند. در واقع به نظر می رسد بین این تندی در رد نظام ارزشی جمهوری اسلامی و آن تندی در دفاع از آن، رابطه ای باید نهفته باشد. بررسی اصلاح طلبی در ایران را به مقاله دیگری در آینده می سپاریم و اینجا به اصولگرایان توجه می کنیم. اصولگرایان در زمانی که جناح راست نام گرفته بودند، قدرت را از دست دادند و هشت سال فرصت داشتند تا قبل از سال ۸۴ یک تحزب استاندارد و مبتنی بر تئوری یا ایدئولوژی های روشنی را سامان دهند. علی رغم اتفاقات خوبی که برای اصولگرایی رخ داد و معرفی برخی چهره های قابل اتکار در مجلس و برخی نهادهای اجرایی، ایشان نتوانستند به آن مهم دست پیدا کنند و همچنان از نظر تئوریک و ایدئولوژیک و بنابراین تحزب، در سردرگمی و ابهام غوطه ور بودند. در چنین شرایطی ظهور شخصیتی مانند احمدی نژاد و سوار شدن او بر موج انفعال اصلاح طلبان و نارضایتی عمومی مردم □ آن نارضایتی که بخشی از آن هم مدیون سالها نقادی اصولگرایان اعم از سنتی و جدید بود - باعث شد یک شبه ره صد ساله طی شود و احمدی نژاد به مثابه پرچمدار احیای همه ارزشهای از دست رفته از جمله عدالت، مطرح گردد. موج ظهور احمدی نژاد با همه تغییراتی که در وقایع سیاسی و پیدایش رجال جدید سیاسی در کشور رخ داد، چنان اصولگرایان را «قدرت» سبب نشد تا اصولگرایان به دنبال رفع ابهامهای سابق خود بروند. در واقع مناسبات به خود مشغول کرده بود که از اغلب نقاط بحران زای خود غافل می نمودند. احمدی نژاد هم تصادف خوش یمنی نبود و چه مشکلات ذاتی که خودش ایجاد کرد و چه تصویر رسانه ای که علیه او در داخل و خارج شکل گرفت، تبدیل به رمزی شد علیه اصولگرایان. اینک، اصولگرایان به صرافت طبع یا آگاهانه تر، دو چیز را دریافته اند و این دریافت سنگین، آنها را دچار بحرانی روانی و تلخکامی شدید کرده است. نخست این که □ برخی دیرتر و برخی زودتر، ولی بالاخره اغلب آنها - دریافتند که احمدی نژاد آنی نبود که می پنداشتند و کشور با وجود او دچار بحرانهای بزرگی شده است که خلاصی از آنها به سادگی ممکن نیست. از بین رفتن بسیاری از ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، در کشوری که در آن بسیار دشوار است و از سنتی برای مدیریت مدرن بهره نمی برد، خسارت قابل جبرانی به نظر «ساختن» نمی رسد. آنها دریافته اند که شعارهای احمدی نژاد بیشتر از آنکه واقعیتی را تولید کند، گفتاری را تولید کرده است و هر چند باید از این گفتار بهره برد، اما نباید دوباره به ساحت واقعی احمدی نژاد نزدیک شد. شرمساری از آن هشت سال، در پس اغلب چهره های غمزده ایشان

هویداست. دوم این که فهمیده اند، ظهور دولت عجیب و غریب کنونی هم، باز مدیون همان حفره هاست. دولتی که بیشترین تنفر را نسبت به دولتهای قبلی ایجاد کرده است و شانس اصولگرایان برای گرفتن دوباره قدرت به این دلیل از دست می رود که آنها شبیه به دولت احمدی نژاد تفسیر می شوند. پس در واقع، هم خسارتهای دولت قبلی و هم خسارتهای هنوز تمام نشده دولت کنونی، هر دو، از یک سرآغاز نشأت می گیرند و آن بی بنیادی و سستی نظری و ایدئولوژیک و برنامه ای و اجرایی خود اصولگرایی است. چنین واقعیت تلخ و گزنده ای، رویکردی عمومی را بین طیف وسیع اصولگرایان به وجود آورده است که می توان نام آن را رویکرد منفعلانه و رومانتیک گذاشت. البته رومانتیک بودن و حتی تا حدی منفعل بودن، یکی از مهمترین ویژگی های سیاست ما حداقل در صد سال گذشته است و بحث و بررسی هر یک از آن دو مفهوم را باید به فرصت دیگری واگذار کنیم. اما واضح است که منظور نگارنده اینجا نسبی است. یعنی اصولگرایان هر نوع طرح و فکری را نسبت به وضع موجود از داده اند و توان تحلیل شرایط موجود و پیش رو را ندارند. این انفعال و رومانتیک بودن از همان زمانی آغاز شد که سعی کردند نقد دولت جدید را در اوج محبوبیت خودش با همان ادبیات قدیم ادامه دهند. در واقع اصولگرایان دقت نداشتند که چنین شدت عملی در نقد، آنها را بیش از پیش محدود و مطرود می کند و اینک زمان آن است که با عقب نشینی، برخوردهای محتاطانه تری انجام دهند. درست و در زمانی که سرمایه لازم برای نقد جناح حاکم فراهم شده است و در شرایطی که کشور در یک قدمی نابودی بر اثر سیاستهای نابخردانه دولت قرار دارد، اصولگرایان در لاکه به شدت محافظه کارانه فرو رفته اند. بخشی از جوانان این طیف که تحلیل دقیق تری از اوضاع دارند این اشتباه را به این صورت مرتکب می شوند که بجای توجه به وجوه سیاسی رخدادها، که وجوه ذاتی آنهاست، به وجوه احساسی و شبه - اخلاقی آنها توجه می کنند. این امر از آنجایی شبه - اخلاقی است که به دلیل کنار گذاشتن امور عامه، دست بر قضا نابودکننده منافع عمومی و بنابراین به شدت ضداخلاقی است. مثلاً در ماجرای آزاده نامداری، از آنجا که نامبرده بطور طبیعی توانایی برانگیختگی احساسات را دارد و این کار را نیز قبلاً با افشای مسائل خانوادگی خود انجام داده است، موجی از برخوردهای رومانتیک و ضدعقلانی اصولگرایان مشاهده شد. در این ماجرا، طیفهای سکولارتر برخورد عاقلانه تری انجام دادند و بعضاً به صراحت اعتراض کردند که کار نامداری یک توهین آشکار به مردم و ترویج علنی تزویر و ریاکاری است. مشابه این اتفاق در زمانی رخ می دهد که دو فوتبالیست خام کشور، براحتی با امتیاز سیاسی کشور در ممنوعیت بازی با اسرائیل، بازی می کنند و آن را می سوزانند. اینجا هم یک اتفاق ملی رخ داده است. صرف نظر از این که چنین قراردادی در صدر انقلاب درست بوده باشد یا نه، به هر حال این امر شبیه به ماجرای مذاکره با آمریکا، تبدیل به یک امتیاز اعتباری در سیاست کشور شده است و در کشوری که اساساً چیز زیادی برای معامله سیاسی در اختیار ندارد، وجود چنین امتیازات اعتباری بسیار مهم است و کسانی که آن را می سوزانند کم از خائن ندارند، ولو این که خود ندانند و نخواهند. باز هم اینجا همزمان و همزمان با افراد ذی نفع با غرب، برخی از هموطنان از جمله

اصولگرایان دچار احساسات رومانتیک شده اند و براحتی حکم به غلط بودن مجازات می دهند تا هزینه مدیریت سلبریتی ها برای نظام افزایش یابد. در هیچ کجای دنیا، سلبریتی بجای سیاستمدار تصمیم نمی گیرد. سلبریتی هر چقدر هم محبوب باشد، هر زمانی که دست از پا خطا کرد، مانند مایکل جکسون، یک شبه نابود می شود و با سلبریتی دیگری جایگزین می گردد. چهره هایی مانند جرج کلونی یا آنجلیانا جولی، به دقت توسط بخش سیاسی نظارت و مدیریت می شوند و در فعالیتهای خود، اشخاصی آزاد و رها نیستند. سیاست رومانتیک کلی ما و برخوردهای رومانتیک و منفعلانه اصولگرایان، باعث شده است تا تقریباً چیزهای چندانی برای از دست دادن باقی نماند. کسی بخاطر زیر پا گذاشتن اصول و هنجارهای کلان کشور، هزینه نمی دهد و فعالان سیاسی و اجتماعی و ارباب رسانه ها، احساس نمی کنند که باید در قبال این در هم ریختگی، کاری را بر عهده بگیرند. در واقع، خاطره احمدی نژاد، اصولگرایان را در خوابی سنگین فروبرده است. آنها نمی توانند این ماجرا را هضم کنند و مسؤولیت آن را بر عهده بگیرند و درست به همین خاطر، تابع جو احساسی برساخته شبکه های اجتماعی شده اند و از یاد برده اند که فعال سیاسی، وظایفی سیاسی بر عهده دارد که اگر آن را انجام ندهد، کشوری باقی نخواهد ماند که در آن نگرانی های اخلاقی و عاطفی ما پیگیری شود. اصولگرایی امروز لازم است هر چه سریع تر خود را بفهمد و خود را بازسازی کند و از برخوردهای هیجانی و همراهی های عاطفی با فضاها مهندسی شده اجتناب کند، عملکردهای نادرست گذشته، به معنای درست بودن انفعال و بی عملی نیست.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر بنده نکات خوبی در آن نوشته مطرح شده است و این نشان می دهد زمان تعقل جریان اصولگرایی فرا رسیده است ولی نه تعقل اصولگرایی حزبی، که به هیچ وجه نمی توان به آن نوع اصولگرایی امید تعقل و تفکر داشت؛ ولی اصولگرایی به معنای هویت اصلی یاران انقلاب در مقابل جریانانی که همّت عبور از هویت غرب زدگی به سوی تاریخ جدید را دارند. این نوع اصولگرایی در حال به خود آمدن است تا نه بر تحجر و تنگ نظری گذشته ی خود به اسم دیانت پافشاری کند و نه از ترس تجدد، به گشودگی و آزادی که غذای مردم این جهان است بی حرمتی نماید. موفق باشید